

بررسی روان شناختی کتاب «سنگی برگوری، جلال آل احمد»^۱

حسین کاویانی (Ph.D)^۲، اشرف السادات موسوی (Ph.D)

- ۱- استادیار، گروه روانپزشکی و روانشناسی بالینی، بیمارستان روزبه، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی، درمانی تهران، تهران، ایران.
- ۲- استادیار، گروه روانشناسی، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، تهران، ایران.

چکیده

جلال آل احمد، نویسنده پرکار و جدی ایران، درنو شته «سنگی برگوری» دست به یک خودنگاری، پیرامون مسئله‌ای زده است که سالها بخشی از ذهن و زندگی او را به خود مشغول داشته بود. این مسئله به ناباروری جلال بر می‌گشت. نویسنده در این کتاب به بررسی مسئله از آغاز پدیدائی، تلاش در حل آن، واکنش‌های هیجانی متعاقب آن، و سازگاری با «بی‌بچگی» پرداخته است. خاطره‌ها در قالب داستانی طرح شده‌اند. در کار تحقیق و پژوهش همواره این احتمال وجود دارد که رویکرد «کمی» باعث شود که خود را از برخی «کیفیت‌ها» محروم سازیم. شاید بررسی روان شناختی برخی از آثار داستانی بخصوص آن دسته که با «مسئله» نویسنده گره خورده است، بتواند این خلاء را پرکند. این موضوع هدف مقاله حاضر برای بررسی روان شناختی مسئله ناباروری است.

گل واژگان: جلال آل احمد، تجزیه و تحلیل روانی، داستان و ناباروری.
آدرس مکاتبه: دکتر حسین کاویانی، گروه روانپزشکی و روانشناسی بالینی، بیمارستان روزبه، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی، درمانی تهران، خیابان کارگر جنوبی، تهران، ایران.
پست الکترونیک: h.kaviani@usa.com

مقدمه:

در حیطه علم، پناه ما به شرایط آزمایشی و تقلیل^۱ واقعیت به اجزاء آن برای شناختن «پدیده^۲، گریزناپذیراست. هر چند تکیه به این گونه روش شناسی، بشر را به دانش فزاینده ای رسانده است، اما آیا چیزی را از قلم نینداخته ایم؟ آیا در دگرسازی^۳ «کیفیت ها» به «کیفیت ها^۴» وساده سازی پیچیدگیها، بخشی از واقعیت گم نمی شود؟ درست همین دغدغه است که اجازه می دهد، پا را فراتر بگذاریم.

مقاله حاضر در صدد است تا با رویکردی شناختی به بررسی روان شناختی یک مورد «خودنگاری^۵» به تحلیل «مسئله ناباروری» پردازد. کتاب «سنگی برگوری» سرگذشت جلال آل احمد به قلم خودش درشرح ماجراها و کشمکش هایی است که برای او و همسرش بر سر رفع مشکل «بی بچگی» رخ داده است. ماجراها و کشمکش هایی که برای میلیون ها زوج ناباور به وجود می آید ولی در تبیین درست آن عاجزند (که گاه زندگی شان در چمبه این بی تبیینی گرفتار می شود).

چرا «سنگی برگوری»؟

چندین دلیل نویسنده این مقاله را ودادشت تا دست به این انتخاب بزنند:

۱- نویسنده اثر، روشنفکری مجرب است که در کار مشاهده محیط آدمها و کندوکاو در زندگی افراد برای رسیدن به یک بینش در طرح ریزی شخصیت قهرمانان داستان و فضاسازی ماجراها، سرآمد است. «سنگی برگوری» یکی از آخرین آثار جلال آل احمد، پس از عمری تلاش در نویسنده است.

۲- این کتاب برگرفته از ماجراهایی است که برای نویسنده آن و همسرش برای حل مسئله ناباروری روی

-
- 1- Reduction
 - 2- Phenomenon
 - 3- Transformation
 - 4- Qualities
 - 5- Quantities
 - 6- Autobiography

داده است. پس نویسنده کتاب موضوعی را بررسی کرده که از نظر فکری و احساسی با آن گره خورده است.

۳- بررسی کارهای جلال آل احمد از نظر سبک شناسی، او را در جایگاه واقع گرایی^۶ در مقابل رمانتیسیسم^۷ قرار می دهد. جوهراً واقع گرایی با نوعی عقلانیت و گریز از احساسات رقیق پیوند خورده است^(۱). در حقیقت واقع گرایی، بیش از آن که سبکی باشد که جلال آل احمد آن را برای نوشتمن برگزیده باشد، ویژگی شخصیتی اوست. زندگینامه و آثار او شاهد این ادعاست. همین خصیصه واقع گرایی است که «سنگی برگوری» را مناسب تحلیل از دیدگاه شناختی می سازد.

۴- جلال آل احمد، اساساً نویسنده ای اجتماعی است. توجه به فرهنگ مردم، درکارهایش موج می زند. بی شک یکی از متغیرهایی که بر بهداشت روان ناباروری و راهبردهای سازگاری آن ها اثر قطعی دارد، فرهنگ و مناسبات اجتماعی است. از این نقطه نظر «سنگی برگوری» سرشار از واقعیت هاست.

مواجه شدن با مسئله

آغاز مسئله به زمانی بر می گردد که زوج در کمال ناباوری درمی یابند که مانعی بر سرراه فرزنددارشدن آنها وجود دارد.

«سال اول ازدواجمان به این گذشت که چطور جلوگیری کنیم؛ و حیف است که به این زودی دست و بالمان بند شود. خیال سفر در دنبالش و از این حرفاها... و بعد هم زندگی اجاره نشینی و دیگر معاذیر. از سال سوم بود که قضیه جدی شد. من هنوز هم کم نمی گزید و پیش از بچه خیلی چیزهای دیگر در کله داشتم. اما زنم پا پی می شد. این بود که راه افتادیم و بعد که اولین اخطار آمد- با اولین رؤیت میکروسکپی - مدتی تأسف این را

7- Realism
8- Romanticism

هیچ خورددهاید؟ (....) و تازه مگر تنها همین بود! نسخه جگرخام هم بود، چله بری هم بود، امامزاده بی سرهم بود در قم، دانیال نبی هم بود درشوش. چله بری را عاقبت زنم نرفت. روز چهلم آب مرده شور خانه را روی سر ریختن! (ص ۴۰ - ۳۹).

و در این میان سوداگری درمانگران مزید برعلت که دیرتر به "باور" بررسی.

"بعد از این قضایا باز راه افتادیم و رفتم سراغ اطباء به تلافی آن حماقت‌ها. (...) و این جوری دو سال دیگر شدم مشتری اطباء. (...) درها باز و قیافه‌ها خندان و همه چیز پر از زرق و برق و در هر جمله‌ای هزار امید. اما جواب؟ بی جواب. (...) ولی آنچه مسلم است این که بی تخم و ترکه ماندن ما دکان هیچ دکتر بعد از این را کساد نکرده است" (ص ۴۵-۴۶).

اما انکار جایی به پایان خواهد رسید و زوج در می‌یابند که محدودیتی دارند و باید آن را بپذیرند. اما قبل از این تغییر، چیزی دیگر باید دگرگون شود و آن شناختارهای^۲ غلطی است که درگستردۀ ذهن فرد فرمان فرمایی می‌کنند.

طروحاره‌ها^۳ و اصلاح آن‌ها

اگر بپذیریم که طرحاره‌های(۱) معیوب می‌تواند فرد را مستعد ارتکاب خطاهای شناختی^۴ و در نتیجه تجربه احساس‌ها و هیجانهای منفی کند، پس برای مقابله با ناخوشحالی‌ها، نگرانی‌ها، عصبانیت‌ها و تنفرها، ابتدا باید به سراغ طرحاره‌های معیوب رفت و آنها را اصلاح نمود(۲). در مورد یک زوج نابارور هم وجود افکار، باورها و نگرشاهی معیوب، زمینه ساز رفتارهای ناسازگار و احساس‌های آزارنده است. مثلاً: "حالا بحث در این است که یک زن و شوهر با همه روابط و رفت و آمد़ها و مسئولیت‌ها و قابلیت‌های خودشان چطور می-

خوردیم که چرا در آن دو سال آنهمه تنمان لرزیده است و آنهمه دست به عصا راه رفته‌ایم" (۲).

انکار^۱ اولین واکنش زوج است و تلاش پرشتاب گستردۀ برای یافتن راه حل عاجل یعنی این که برای کاهش فشار واقعیت، چشمهايت را بیندي و آن را نبيني. اما واقعیت سرخست تر از آن است که مورد انکارقرارگيرد، هرچند که فرهنگ، هزارتوبي را تعبيه کرده باشد که مدت‌ها سرت گرم شود.

"ورقه‌های آزمایش و گلبول شماری و تعداد حضرات (اسپرم‌ها) و عکس سینه و اينکه چرا کم خونی و چرا فضای تنفسی ات تنگ است و دیگر ماجراها... و از اين دکتر به آن دکتر و از اين آزمایشگاه به دیگری. و تهران بس نبود، آبادان و شيراز. آخر عبدالحسين شيخ، طبيب شرکت نفت بود و در آبادان خوش می‌رفت و شيراز هم با مریضخانه‌اش تازگی‌ها و سیله جدیدی برای پز دادن گیر آورده بود، یعنی دکان جدیدی بغل دستگاه حافظ و سعدی برای جلب مشتری و بعد. راستی فلان دکتر متخصص تازه از آمریکا آمده، برویم ببینیم چه میگوید. و یا - روزنامه دیروز را دیدی؟ چیزی داشت راجع به لوله‌های تخدمان ... (ص ۳۵)".

به این ترتیب با آن که مسئله به مرد بر می‌گردد، پای معاینات ریز و درشت و کور به جسم زن هم می‌رسد و اتاق عمل و با همه غیرت مردانه «مرد شرقی»، و حیای «قرون وسطایی» زن، رضایت می‌دهند که مرد جراح درچند نوبت زن را معاينه کند و ... و با آن که ثابت شده است که مشکل کمبود و تحرك اسپرم‌هاست و زن مشکل ندارد، هنوز آنها به «باور» نرسیده‌اند تا "ناباروری به ناباروری" هست، "باور به ناباروری" شکل نمی‌گیرد. "بعد از این فضاحت بود که رفتم سراغ درمان‌های خانگی (...) مثلاً نزدیک به چهل روز مدام، روزی چهل نطفه تخم مرغ از خانه مادرم می‌آمد. حالا چه جور تهیه می‌کردند، باشد. و من باید همه را می‌خوردم. خام خام

2- Cognitions

3- Schema

4- Cognitive errors

1- Denial

استعاره هم موجب استحکام فزوونتر طرحواره می گردد و هم کلمات را با سطح بین معانی^۲ پیوند می دهد (۴). با نادیده گرفتن این معنایی (سطح ضمنی^۳، می توان پردازش انجام شده در نظام پردازش اطلاعات فرد را این گونه دید: وقتی طرحواره معیوب در قالب افکار، حرفاها، نگرش ها و گاه فلسفه بافی ها ظاهر می شود، تجربه احساس ناامیدی، حسرت و غم خفه کننده را ممکن می سازد. و مگر می شود همیشه غم و غصه و حسرت خورد. باید به دنبال فکر دیگری بود که قانعات کند و دوباره به مسیر اول برت گرداند. و این گونه است که مرد نابارور واقعیت دودو تا چهار تا را می پذیرد:

“... توجیه علمی قضیه را که بخواهی، دیگر جای چون و چرا نمی ماند. خیلی ساده، تعداد اسپریم کمتر از حدی است که بتواند حتی یک قورباغه خوش زندوزا را بارور کند. دو سه تا دره ر میدان میکروسکوپی، بجای دست کم هشتاد هزار تا در هر میدان، (...) بله واقعیت همین است دیگر (...). می بینید که توجیه علمی قضیه بسیار ساده است (ص ۱۲).”.

در اینجا، برطبق نظریه شناختی سنتی (۲)، باید کارتامام باشد و احساس و رفتار مختل دگرگون شود، فرد به رفاه روانی نسبی دست یابد و در پی این دگرگونی، سازگاری^۴ با شرایط تسهیل گردد. و حتی فرد ممکن است فریاد بزند: “من؟ برای من این بی بچگی شده است یک سرنوشت که پاییش ایستاده ام. هیچوقت هم کاری را حسرت بدی نکرده ام. و به هر صورت ترتیبی به زندگی خودم داده ام که نمی خواهم دیگری بهم ش بزند. حوصله هم ندارم که خودم را گول بزنم (ص ۶۷).” به نظر می رسد که طرحواره معیوبی درحال تغییر است و خطاهای شناختی درحال اصلاح شدن هستند. با این باور باید بتوان با شرایط جدیدی سازگار شد و “خود

توانند بی تخم و ترکه بمانند؟ (...) و بر فرض که این امکان در ما نبوده، قابلیت پدری و مادری را چه باید کرد که در هر مرد و زنی هست و در ما قدرتی است بیکار مانده؟ عین عضوی که اگر بیکار ماند، فلچ می شود. یک نقص عضوی که یک قدرت روحی را معطل کرده و تازه مگر همین یکی است؟ خیلی قدرتهای دیگر هم هست. اینکه محبت بورزی، نظارت در تربیت بکنی، به دردی بلرزی، خودت را بخاطر کسی فراموش کنی و خود خواهی ات را و دردسرهای را (...) آخر باید یک چیز باشد- نه- یک کسی باشد که ما دوتای خودمان را فدایش کنیم (۲۲-۲۳)”.

و اینجا درست پای استعاره^۱ به میان می آید. استعاره دارای جنبه های هیجانی (یاعاطفی) و انگیزشی است که سایه بر نظام شناختی فرد می افکند. در واقع، وجود و ماهیت استعاره ها در زبان فرد، نشانگر نیروی کشش پرتوانی است که نگرش، باور، تصمیم سازی و منطق، توجه به ادارک (و به یک معنا پردازش اطلاعات) فرد را معطوف خود کرده است (۳).

و تو که به هر صورت باید پیر بشوی و زنت - چه دلیلی برای پیرشدن دارید؟ و اصلاً چه موجبی برای بودن - برای قدرت پیری را ذخیره کردن ... نه اینکه صبح تا شام زن و شوهر جلوی روی هم بنشینیم، درست همچو دو آینه، و شاهد فضایی پر از خالی باشیم و یا پر از عیب و نقص. آخر یک چیزی در این وسط، میان دو آینه، باید بدو تا بی نهایت تصویر داشته باشیم. و حال آنکه اگر راستش را بخواهید ما دو دیواریم که هیچ کوچه ای میانمان نیست. چون وقتی از کوچه ای هیچکس نگزد...؟ (ص ۲۲).”

... حالا تو باید با آنچه پشت سرداری نفر آخرین صفحه باشیستی و گذر دیگران را به حسرت تماشا کنی. و واقعیت این است که هیچ کس پس از من نیست. جاده ای تا لبه پرتگاهی، و بعد بزیده...” (ص ۱۹).

2- High level meaning
3- Implicational level
4- Coping

1- Metaphor

انسانی و اجتماعی، مورد تأکید قرار گرفته است؛ و مطالعات بین فرهنگی در هیمن راستا معنی می‌یابد. در بررسی ناباوری به عنوان یک مسئله فردی، نمی‌توان نقش فرهنگ جامعه را نادیده گرفت. گاه فرهنگ، چگونه بودن را بر فرد "دیکته" می‌کند (۸). این جمله بر پیشانی داستان دیده می‌شود:

"هر آدمیئی سنگی است بر گور پدر خویش (ص ۸)." جمله‌ای که از بطن سنت بر می‌خیزد و رنگ فرهنگی دارد. گور بی‌سنگ، گوری است که بمرور زمان به گمنامی دچار خواهد شد و دیگر هیچ رهگذاری به جا نخواهد آورد که چه کسی در آنجا خواب ابدی کرده است. پس آنچه فرهنگ و سنت القا می‌کند این است که فرزند نام پدر را زنده نگاه خواهد داشت و تو در وجود دیگری تداوم خواهی یافت. و درست همین طرحواره است که در ذهن مردم جامعه حاکم است و اتفاقاً درد و رنج بی‌بچگی به درون فرد محدود نمی‌شود، هر چند از درون شعله می‌کشد. این طرحواره فرهنگی این گونه القا می‌کند که تو باید از مردن بترسی، و برای آن که نمیری باید در وجود فرزندت ادامه حیاتی دهی.

"در وله اول یک پسر یعنی رابطه‌ای میان پدری با نوه‌ای. رابطه خون و نسل. و نیز نقل کننده فرهنگ و آداب و از این خزعبلات. یعنی دوام خلقت. چیزی که حتی دهن کجی بردار نیست به عظمت خود خلقت (ص ۷۷)".

"و در چنین جنگل مولایی از تخم و ترکه، سرنوشت آمده فقط یخه مرا گرفته که چون کم خونی و چون خدا عالم است چه نقصی در کجای بدنت هست و اسپرم هایت تک و توکند و ریقو، حالا تو باید با آنچه پشت سرداری نفر آخر این صفت باشی و گذر دیگران را به حسرت تماشا کنی. و واقعیت این است که هیچکس پس از من نیست. جاده ای تا لبه پرتگاهی، و بعد بریده. ابتر به تمام معنی. آخر هیچ می‌شود فکرش را کرد که صفتی از اعماق بدويت تا جنگل تنک تمدن ته کوچه فردوسی -

را به دست سرنوشت داد (ص ۱۶)" و "خود را به دست قضاء و قدر داد (ص ۱۷)".

اما این باور هم دمی نپاییده، مسئله از جای دیگری رخ می‌نماید، موضوعی که نظریه شناختی سنتی از تبیین آن عاجز است. گویی تنها پردازش در سطح گزاره ای^۱، و نه سطح ضمنی شناخت، صورت گرفته است (۴) و به همین دلیل پردازش هیجانی^۲ انجام نشده است و تا پردازش هیجانی صورت نگیرد، رخداد دگرگون سازی روی نمی‌دهد. و دوباره مسئله اصلی: "اینها همه درست. توجیه علمی قضیه و دیوار واقعیت. اما اگر این همه کافی بود که پس از چهارده سال هنوز در متن نگاهای ما و در حاشیه سکوت هامان و در زمینه هر جر و منجری، این بی تکلفی خوانده نمی‌شد (ص ۱۴)".

"ما بچه نداریم. من و سیمین. بسیار خوب. این یک واقعیت. اما آیا کار به همین جا ختم می‌شود؟ اصلاً همین است که آدم را کلافه می‌کند (ص ۱۰)".

و به این ترتیب، مدل شناختی کلاسیک به بن بست بر می‌خورد و همین جاست که نظریه‌های شناختی جدید مانند نظریه‌ات (Mathews ۵) و (Teasdale ۶) رخ می‌نمایند (۷).

چیزهای دیگری هم فراتر از شناختارهای فرد هست که باید آنها را به معادله وارد کرد؛ عناصری که بیرون فرد هستند اما چون مغناطیس بر رفتار تأثیر می‌گذارد؛ دریک کلام، فرهنگ، یعنی همه آنچه پیرامونت می‌گذرد و در قالب سنت‌ها، ارزش‌ها، باورها، رسوم و ... ریخته شده اند (۸).

سايه فرهنگ

فرهنگ مجموعه‌ای از آموزه‌هایی است که کمابیش بین افراد یک جامعه مشترک است و گاه بی‌آنکه دیده شود، بر رفتار فردی و جمعی حاکم می‌شود و آن را شکل می‌دهد. اینک چندین دهه است که لزوم توجه به جنبه‌های فرهنگی به هنگام مطالعه در حیطه علوم

1-Propositional level

2- Emotional processing

را بغل می زند، همچون حفاظت بره ای در مقابل گرگی، و تند می کند. و باز تو می مانی و زنت با همان سؤال. بعض بیخ خرت را گرفته و حتم داری که زنت هم حالی بهتر از تو ندارد (ص۱۲)."

"و تازه از فلان پسرعمه و دختر دایی که گله می کنی که چرا خدمت نمی‌رسیم، در می‌آید و صاف می گذارد کف دستت که: آخه می گند شما از بچه بدتون می یاد(...). و اصلاً بحث از این نیست که ببینی یا نبینی مردم چه می‌گویند. بحث از این است که هر رفتارت حمل شونده به بی بچه ماندن است(...). و آنوقت اگر با بچه مردم خوب تاکنی و گرم باشی و قصه برایشان بگویی و بگذاری از سرو کولت بالا برونده، پدر و مادرش می‌گویند حسرت دارد. و حتی بفهمی نفهمی بچه هاشان را از آزادیهایی که بهشان داده ای منع می کند و شاید در غیابت اسفند هم برایشان دود کردند. توچه می دانی؟ و اگر بی اعتنایی کنی و اصلاً نبینی که بچه ای هم در خانه هست(...) می‌گویند از زورپیسی است. و خشونت بی بچه ماندن است (ص۵۳)."

و در این کارزا، فرهنگ آنقدر به دیکته کردن خود ادامه می دهد که از تو دو "من" پدید می آید؛ که یکی از آن‌ها به شناختارهای فردی تو بر می‌گردد و دیگری آنچه از "دیکته شده‌های" فرهنگ در تو رخنه کرده است: "مسئله این است که در تمام این مدت آدم دیگری از درون من فریاد دیگری داشته. یعنی از وقتی حد و حصر دیوار واقعیت کشف شد. و طول و عرض میدان میکروسکپی. شاید هم پیش از آن. و این آدم. یک مرد شرقی. با فریاد سنت و تاریخ و آرزوها و همه مطابق شرع و عرف. (...). می‌گوید از این زن بچه دارنشدی زن دیگر و جوانتر. و مگر می توان کسی را پیدا کرد که در این قضیه امایی هم بگوید. جز زنت؟ ولی آن مرد می‌گوید پس طلاق را برای چه گذاشته اند؟ و تو می‌خواهی مثل همه باشی و عادی زندگی کنی. بفرما. این گوی و این میدان (...) می‌بینیم در تمام این مدت

تجربیش، این امانت را دست به دست - یعنی نسل به نسل- بتو برساند و تو کسی را در عقب نداشته باشی که بار را تحويل بدهی؟ توجیه علمی و تسليم و واقعیت همه بجای خود. ولی این بار را چه باید کرد؟ این راه بربیده را؟ و مگر من نقطه خاتم خلقت؟ (۱۹-۲۰)."

و اما فرهنگ با چه لفظ‌هایی به رفتار یک زوج نابارور رخنه می کند و آنها را وا می‌دارد تا حرکتی کنند. تا این داغ (استیگما)^۱ را از پیشانی خود بزدایند:

"بی تخم ترکه ماندن"، "اجاق کور بودن"، "مردن بالقوه"، "اولادنا اکبادنا"، "گوینده لا اله الا الله داشتن"، "عصای پیری بودن"، و این الفاظ و حرفها که زبان به زبان بین مردم، و از نسلی به نسل دیگر در طول تاریخ یک جامعه منتقل می شوند، آرام آرام خود را بر ذهن و رفتارتحمیل می کند؛ و مگر می شود از شرآنها خلاص شد، حتی اگر تحصیل کرده ای واقع گراباشه و فرهنگدان، باز حرف این و آن رویت اثر می گذارد: "نشسته ای به کاری؛ و روزی است خوش؛ و دور بر داشته ای که هنوز کله ات کار می کند؛ و یک مرتبه احساس می کنی که خانه بد جوری خالی است. و یاد گفته آن زنی می افتقی - دخترخاله مادرم - که نمی دانم چند سال پیش آمده بود سراغمان و از زبانش در رفت

که:

- توشهر، بچه ها، توی خانه های فسقلی نمیتوانند بلولند و شما محباط به این گندگی را خالی گذاشته اید.... و حیاط به این گندگی چهار صد و بیست متر مربع است (۱۰-۱۱)."

و این گونه است که فرهنگ از زبان این و آن و حتی در رفتارهای غیر کلامی، پیامش (هشدارش) را می رساند: "... توی کوچه، دخترک دو سه ساله ای، آویخته بدبست مادرش و پابپای او، بزحمت می رود و بی اعتنا به تو و بی اعتنا به همه دنیا، هی می گوید، مامان، خسته مه ... و مادر(...) یک مرتبه متوجه نگاه تو می شود. بچه اش

رسیدن به فرا-شناخت و تغییر دیدگاه^۱

با اصلاح شناخت به شیوه سنتی، "مسئله" حل نشد و بر بستر فشار فرهنگی و اجتماعی "حضرت ها" پابرجا ماند و هیجان های منفی دوام یافت. پس، تلاش ذهن منطق - محور ادامه می یابد تا راهی برای گریز از این مخمنه پیدا کند. اینک شاید طغیان بر ته مانده های حقنه فرهنگی بتواند کارساز افتد:

"... این جوری بود که فریادم از درون برخاست که مگر دوام خلقت بر زمینه لق حسرت های تواست احمق؟ خیال کردی! (ص ۲۷)".

"دنیا دارد از دست خوش تخمی اهالی خودش به عذاب می آید و تو داری غم بی تخم و ترکه ماندن را می خوری! (ص ۴۷)".

"روزی میلیون ها نفر میزایند و هیمنقدرهای هم کمتر می میرند. و جمعیت دنیا دارد از سه میلیارد هم می گذرد و در چین و هند سقط جنین را تشویق هم می کنند و دیگر اخبار وحشت زا و آن حقه بازی های مالتوس برای اداره کردن خلائق که به قحطی آینده و تنگ شدن جا روی کرده زمین و دیگر اباطیل ... به این صورت ما دو نفر هم که نباشیم دنیا می گردد با خلقتش و آدمهایش و مذهب و حکومت ها و سیاست ها (ص ۷۸)".

"پس اینجای قضیه چندان در بند تو نیست. رودخانه ای است دور از بوته عقیم تن من و می رود. امری است و رای من. و حکم کننده (...) پس زیاد به لغات قلمبه نگریز. که آخر جاده ولب پرتگاه و نقطه ختم. این ها لوس بازی است. از واقعیت دور نشو. بیا نزدیکتر. نزدیک به خودت (ص ۷۹)".

"و اصلاً از این شاعر بازیها در گذر. بین سه نسل که گذشت چه چیزی از وجود جد و امجد در تن نوہ و نبیره می ماند؟ مگر تو خودت، از جدت چه می دانی؟ حتی او را ندیده ای. یعنی وقتی تو بدینی آمدی جا برای او تنگ شد (ص ۸۱)".

من بیشتر با مشکل حضور این شخص دیگر خود - یعنی این مرد شرقی جمال داشته ام تا با مسائل دیگر (ص ۷۰-۷۱). و این "من فرهنگی" آنچنان قوی است که تو را به هر ناکجا آبادی می کشاند تا شاید از "هیچ" (که از نظرشناسی به تو ثابت شده است) چیزی بسازد. همین فشار فرهنگی است که فرد را در برابر امور آسیب پذیرمی کند. "داغ" فرهنگی آنقدر سوزاننده است که به کاری دست می زنی که شاید دیگران این داغ را نبینند و "داغ" فرزند پذیری" یکی از این کارها است. همین جوریها بود که دو سالی به این فکر بودیم که بچه ای را به فرزندی قبول کنیم. و این در و آن در، مشورت، و بچه های مختلف، از تخم آمریکایی گرفته تا نژاد بومی. و از مشهد گرفته تا شیراز. یتیم خانه ها و پرورشگاهها و شیر خوارگاهها و موارد خصوصی تر (ص ۲۲).(...) تا یک روز سرناهار زنم درآمد که قدسی تلفن کرده که مبادا به جلال بگویی، اما یک بچه بسیار خوب سراغ دارد که هم پدر دارد و هم مادر (ص ۲۵).

و اینجا هم فرهنگ ساكت نمی نشیند و دخالت می کند و هشدار می دهد که مواظب "داغ" دیگری باشیم.

"اما یک هفته بعد بالک و لوجه آویزان آمد. یعنی دوباره سرمطلب را باز کرد: دختری است و با یکی از بزرگان سروسری داشته و داستانها که به لبه می گیرمت و الخ. (...) صحبت از مشروع و نامشروع نیست. اما وارث مفتضح ترین روابط اجتماعی شدن ... (ص ۲۶)".

یعنی فرهنگ یک جا تو را واداشته که برای رهایی از یک "داغ" یک جوری مسئله ات را حل کنی، و جایی دیگر سد راهت شده است. و در این گیرودار کیست که در کوچه پس کوچه های احساس و واقعیت، گم نشود. و این وضعیت است که شاید زمینه را برای عبور از "شناخت" به "فرا-شناخت^۱" فراهم سازد.

1-Meta-cognition

کوندرا و...) برخی از نویسنده‌گان پارا فراتر نهاده اند و در زمینه توصیف حالت درونی حیوانات هم گام برداشته اند؛ مانند رمان "سپید دندان" اثر جک لدن و یا داستان "انتری که لوطیش مرده بود" نوشته صادق چوبک. هرچند ادعای عجیبی است، اما شاید بتوان یافته‌های کیفی نویسنده‌گان بزرگ را به عنوان مکمل یافته‌های کمی روان‌شناسان تجربی به کاربرد.

نویسنده‌گان این مقاله اصلاً باور ندارند که بررسی آنان بتواند تمامی جوانب روان‌شناسی یک اثر داستانی را روشن ساخته باشد؛ این مقاله را از نگاه کسی بخوانید که روی پله اول نردبان ایستاده و سعی می‌کند مشاهدات کسی را که روی پله آخر ایستاده است، تشریح کند. شواهد برآمده از "سنگی بر گوری" نشان می‌دهد برای آن که فرد بتواند پس از مواجهه با مسئله، بسلامت از مرحله "انکار" عبور کند، بایستی به واقعیت‌هایی دست یابد. که نهایتاً اصلاح خطاهای شناختی را در پی دارد. اما اصلاح شناختارها و پذیرش واقعیت، علیرغم نظریه‌های شناختی سنتی، پایان ماجرا نیست و هنوز نمی‌توان از سازگاری صحبت کرد. شاید بتوان حاصل این مقاله را در چهار چوب یک مدل مفهومی (شکل ۱) خلاصه کرد.

اصلاح شناختارها و تغییر طرحواره‌ها از یک سو بدون توجه به سطح ضمنی شناخت و از سوی دیگر بدون توجه به فرهنگ و سنتهای احتمالاً فرد را به رفاه روانی نمی‌رساند. برای رسیدن به این مقصود، باید معانی هیجانی نهفته در پشت واژه‌ها و گزاره‌های کلامی و نیز فشار فرهنگی-اجتماعی را به محاسبات وارد ساخت. دست و پنجه نرم کردن فرد با شناختارها از یک سو و فشار فرهنگی از سوی دیگر، او را به فرا‌شناخت، رهنمون خواهد شد؛ فرا-شناختی که احتمالاً با طغيان و به زبان علمی تر پردازش هیجانی همراه است. شکل‌گیری فرا-شناخت میتواند باعث تغییر در دیدگاه (۶) فرد شود؛ و این تغییری است که می‌تواند دوام یابد.

و مرد برای فرونشاندن این طغيان فرا-شناختی به قبرستان می‌رود بر گور پدر می‌نشيند و تا ناگفته‌ها را بگويد:

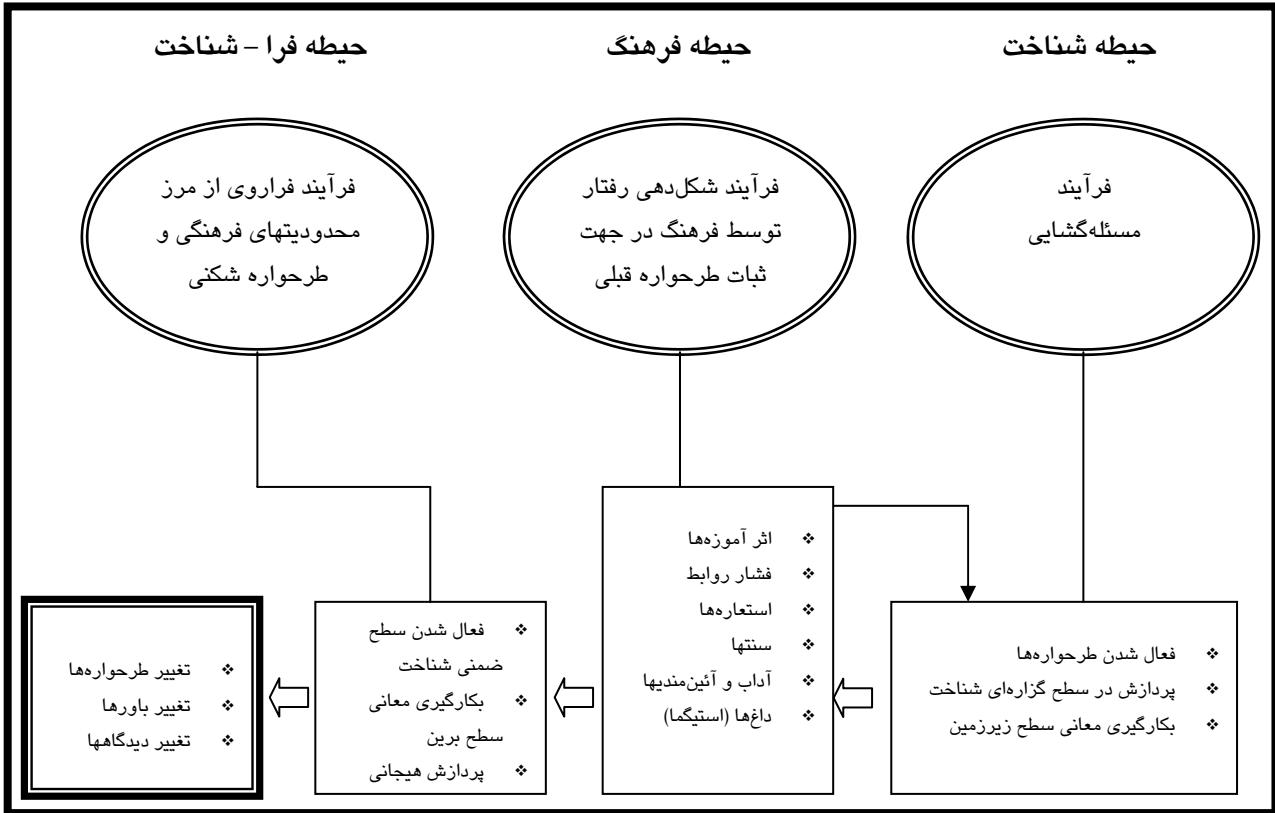
"امروز من آن آدم ابتزم که پس از مرگ هیچ تتابنه‌ای را بجا نخواهم گذاشت تا در بند اجداد و سنت گذشته باشد. و برای فرار از غم آینده به این هیچ گسترش شما پناه بیاورد. پناه بیاورد به این گذشتگان و این ابدیت در هیچ و این سنت در خاک که تویی و پناه بیاورد. پناه بیاورد به این گذشتگان و این ابدیت در هیچ و این سنت در خاک که تویی و پدرم و همه اجداد و همه تاریخ. من اگر بدانی چقدر خوشحالم که آخرین سنگ مزار در گذشتگان خویشم. من اگر شد در یک جا و به اندازه یک تن تنها نقطه ختم سنتم (ص ۹۳)".

و این بیشتر به یک عزاداری شبیه است. عزاداری برای آن بخشی از شناخت و فرهنگ که عمری او را به این سو و آن سو کشاند. وقتی از قبرستان بر می‌گردد، دیگر دلش گرفته نیست. انگار که از دیدگاه دیگری دنیا را می‌نگرد (۶). زایده‌ها را در قبرستان میان رفتگان بجا گذاشته است تا دنیا را، خود را و آینده را جور دیگری ببینند. آرامشی است پس از آن طغيان. طغيانی که شاید کوره و پردازش هیجانی^۱ بتوانیم بنامیم.

برآيند بحث

در این مقاله تلاش شد تا با مروری روان‌شناسی بریک "اثر داستانی"، بارویکردنی شناختی، واقعیت‌هایی را در زمینه روانی-اجتماعی مسئله ناباروری طرح کیم. کارهای ادبی نویسنده‌گان بزرگ، دارای ظرفیت درون‌نگری انسانها هستند. بخصوص اگر داستان با دغدغه‌های نویسنده گره خورده باشد. و "سنگی برگوری" چنین است. رمان نویسان همواره در توصیف رفتار و درونیات (دستگاه ذهن) آدمهای داستان خود موفق بوده اند (مانند داستایوفسکی، میلان

1-Emotional pricessing



شکل ۱- مدل مفهوم سازی تعاملات حیطه‌های شناخت، فرنگ و فراشناخت در شکل‌گیری پردازش هیجانی و تغییر طرحواره‌ها

داستان نویس هنرمند پرداختیم. آنچه یافتیم برایمان غبطه برانگیز بود؛ ای کاش روزی یک داستان نویس شهری به نقد روان‌شناسی می‌پرداخت.

تشکر و قدردانی

اگر این نوشته، حرفی برای زدن داشته باشد، بی‌شك مرهون ذهن کاوشگر، جسور و بارور زنده‌یار، جلال‌آل‌احمد است.

بی‌شك با توجه به مفهوم‌سازی مطرح شده در شکل ۱ می‌توان رهنمودهای درمانی ویژه‌ای را برای کار با زوجهای نابارور مطرح ساخت. با توجه عوامل فرنگی و سیطره آن بر کنش شناختی افراد، بنظر می‌رسد بایستی در فرآیند درمان بدبند معانی فرنگی شناختارها و برخورد با آنها بود. آشکار است که این برخورد تنها در صورتی می‌تواند چاره‌ساز باشد که فرآیند حل (مسئله‌گشایی) از حیطه عوامل فرا-شناختی عبور کند. مابه تحلیل روان‌شناختی اثر یک

References

- سید حسینی ر. مکتبهای ادبی. تهران، انتشارات نیل.
سال ۱۳۵۳

- 2- Beck A.T. Cognitive models of depression. J Cognitive Psychotherapy, an international quarterly. 1987; 1: 5-37.

- ۳- قاسم زاده ح. استعاره و شناخت. تهران، فرهنگیان. ۱۳۷۹، ۴- Mathews A. Information-processing biases in emotional disorders in D.M. Clark and C.J. Fairburn (Eds.). Sciene and practice of cognitive behaviour therapy. Oxford, Oxford University press. 1997; 47-66.
- 5- Ghassemzadeh H. Some reflections on metaphoric processing: A move toward a meta-sign formulation. New Ideas in psychol. 1999; 17:41-54.
- 6- Teasdale J.D. Emotion and two kinds of meaning: cognitive therapy and applied cognitive science. Behav Res Ther. 1993;

- 7- کلارک د. و فربورن ک. دانش و روشهای کابردی رفتار درمانی شناختی. ترجمه حسین کاویانی. تهران، مؤسسه مطالعات علوم شناختی. سال ۱۹۹۷.
- 8- تریاندیس هـ رفتار اجتماعی. ترجمه نصرت فنی. تهران، نشررسانش. سال ۱۹۹۴.
- 9- Theasdale, J.F. The relationship between cognition and emotion: The mind- in- place in mood disorders in D.M. Clark and C.J. Fairburn (Eds.). Science and practice of cognitive behav ther. Oxford, Oxford University press. 1997.